



انقلاب گیلان و قیام جنگلیها

(مقدمهء اسماعیل رائین بر یادشتهای میرزا اسماعیل جنگلی)



قیام جنگل

مقدمه از: اسماعیل رائین



شادروان میرزا اسماعیل جنگلی، حرم اهرازاده میرزا کوچک خان جنگلی که در فروردین ۱۳۳۷ در تهران درگذشت، جنازه او، بنا به وصیت خود آن مرحوم در قبرستان سلیمان دره که آرامگاه میرزا کوچک خان جنگلی است به خاک سپرده شده است. در این آرامگاه غیر از افراد خانواده جنگلی چند تن از رزمندگان جنگل از جمله شکرالدخان و میرزا محمد حسن آملی در کنار رهبر جنگل خاک سپرده شده اند.

قیام جنگل



یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی
خواهر زاده میرزا کوچک خان

قیام جنگل
با مقدمه اسماعیل رائین
چاپ اول ۱۳۵۷
ناشر: انتشارات جاویدان
حق چاپ محفوظ

با مقدمه و کوشش:
اسماعیل رائین

انقلاب گیلان و قیام جنگلیها

نهضت جنگل یکی از نخستین جنبش‌های پارتیزانی بعد از انقلاب مشروطیت ایران است .

این نهضت به سال ۱۲۹۴ شمسی (۱۳۳۳ هـ ق - ۱۹۱۴ م) آغاز شد و هفت سال ادامه یافت .

جنبش پارتیزانی جنگل با اکتساب شدن میرزا کوچک خان در «گیلوان» متلاشی شد و یاران صمیمی و رزمندگان او پراکنده شدند . جنبش جنگل که بر پایه‌ی احساسات شدید آزادیخواهان با عنوان «پان‌اسلامیزم» بنا شده بود ، بتدریج و با انعقاد قراردادهای منحوس ۱۹۰۷ م . (۱۲۸۶ ش) و ۱۹۱۹ م . (۱۲۹۸ ش) بصورت يك جنبش و حرکت مبین پرستانه شدید ، برضد این قراردادها درآمد . نهضت مزبور در سال های آخر موجودیت خود بشکل مخلوطی از يك جنبش سوسیالیستی ولی غیر کمونیست با افکار و عقاید ناسیونالیستی شدید درآمده بود .

میرزا کوچک خان که مردی مقدس و مشروطهخواهی پاکدل بود ، ابتدا با همکاری سالار فاتح طرح عملیات شمال را ریخت ، اما چون سالار فاتح در سفر شمال و انجام طرح مرند و اندیشناک شد ، کوچک خان بتنهائی و از راه تنکابن بهمراهی رسول گنجه‌ای ، جواد کلاوزانی ، سعید آقائی و چندتن دیگر بهشمال رفته شروع بکار کردند . در مرحله دوم «جنبش جنگل» ، «میرزا» بارانی مثلدکتر حشمت ، حاجی کسمائی ، خالوقریان ، معین‌الرعا یا و سرانجام احسان‌الله خان را همدست خود ساخته ، با چند تفنگ

و مقداری فشنگ اساس این نهضت مقدس را پایه گذاری کرد .
 میرزا و اطرافیانش چون سیاستمدارانی ورزیده نبودند و مکتب
 انقلابی ندیده بودند ، نتوانستند پایه‌ی صحیح يك نهضت انقلابی را بگذارند
 و با عقیده اجتماعی و دگرترین اقتصادی جامع و یکدست و قابل قبول و قابل
 اجرائی را بوجود آورند. آنان نتوانستند اطرافیان خود را از نظر
 ایدئولوژیک نیز مسلح و مجهز کنند ، بهمین دلیل در اولین برخورد
 «انقلابیون شوروی» باقیام کنندگان جنگل ، عده زیادی از جوانان
 روشنفکر و معتقد به «جنبش جنگل» و اتحاد اسلام عقابند و همراه
 کمونیست‌ها را پذیرفتند یا سمپاتیزان آنها شدند .

تبلیغات شدید و سریع «و ارگانیزاتورهای ورزیده روسی و قفقازی»
 سبب شد که نفوذ این مسلک در میان جنگلی‌ها انشعاب و دودستگی عمیق
 و قطعی بوجود آورد .

چندماه پس از ورود کمونیست‌های حزب عدالت به گیلان ، جنگلی‌ها
 به دو دسته تقسیم شدند :

۱- دسته‌ای متمایل بسوسیالیسم و کمونیزم برهبری پنهانی
 «ابوکف» و رهبری ظاهری احسان‌الله‌خان .

۲- دسته‌ای دیگر ، معتقد و مؤمن بمیرزا کوچک‌خان و سران جنگل ،
 قبل از اینکه بذکر وقایع جنگل بپردازیم ، لازم است بدانیم
 پایه گذار نهضت جنگل که بود و به چه ترتیب این نهضت «ملی و دینی»
 در يك مرحله از حیات خود تغییر شکل داد و بصورت جنبش متمایل
 به کمونیسم درآمد ؟

«میرزایونس» معروف به میرزا کوچک‌خان ، فرزند «میرزا -
 بزرگ» رشتی بود ، که در محله «استادسرا»ی رشت و در سال ۱۲۹۸
 هجری قمری متولد شد .

پدرش «میرزا بزرگ» نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی به کارتحریر
 و دفترنویسی اشتغال داشت . چون پدر او به «میرزا بزرگ» شهرت یافته
 بود ، خانواده‌اش «یونس» را نیز «میرزا کوچک» می‌نامیدند . کوچک‌خان
 تحصیلات مقدماتی را در مدارس رشت گذراند . سپس بروایتی ، به تهران
 آمد و بصف طلاب علوم دینی پیوست . وی مدتی از عمر خود را صرف
 تحصیل علوم قدیمه : «فقه اصول» ، صرف و نحو ، معانی و بیان و منطق

کرد. در ضمن تحصیل ، به اشعار متقدمین نیز علاقه مند شد و گهگاهی نیز اشعاری می سرود.^۱

در سال ۱۲۸۵ - (۱۹۰۶ م) یعنی قبل از تولد ، پس از اینکه علاءالدوله حاکم تهران: «حاجی قندی» را بچوب بست و بازرگانان پایتخت به حضرت عبدالعلیم پناهنده شدند ، میرزا کوچک نیز در رشت با اتفاق عده ای که با او هم عقیده بودند ، تبلیغاتی را بین طلاب و اهالی رشت آغاز کرد . با کشته شدن «سید عبدالمجید» - یکی از طلاب علوم دینی - در نهران . او در رشت عده ای از روحانیون را با خود همراه کرد و گروه «مجمع روحانیون» را تشکیل داد. میرزا کوچک خان در همان هنگام فکر دسته ای جنگنده افتاد و با تهیه چند قبضه تفنگ و پوشانیدن لباس متحدالشکل ، به آنان فنون جنگ آموخت .

پس از تحصن مشروطه خواهان در سفارت انگلیس ، او نیز با کمک عده ای از همفکرانش مسافرت هایی به اطراف شهر رشت کرده و نخستین قدمی که برداشت (حمایت از کشاورزان ستم دیده لشت نشاء که علیه مستبدین قیام کرده بودند) بود . دو هفته قبل از اینکه محمد علی شاه مجلس را بتوپ ببندد ، او با تجهیز عده ای از یارانش بطرف تهران حرکت کرد ، ولی وقتی به نزدیکی های قزوین رسید و داستان جنگ آزادیخواهان با محمدعلیشاه وستیز «ام الخاقان» با مشروطه خواهان و انحلال پارلمان و توپ بستن مجلس را شنید ، چون با عده کمی جنگنده که همراه داشت کاری از پیش نمی برد به رشت بازگشت ولی در همین هنگام : «...محمدعلیشاه پس از تسلط بتهران درصدد خفه کردن صدای آزادی در رشت شد . کوچک خان با چندتن از احرار محلی رشت را ترك كرد و بسمت قفقاز عزیمت و در تفلیس اقامت نمود، با احرار مقیم تفلیس و مهاجرین تماس داشته و چاره جوئی می نمود. وقتی که عرصه معیشت بر او تنگ شد ناچار معاودت به گیلان کرده و در خفا با دامه عملیات مشغول گردید...»^۲ .

در مراجعت به گیلان در خفا با عده ای از آزادگان رشت ، علیه محمدعلیشاه و مستبدین فعالیت می کرد . در همین زمان عده ای از مشروطه خواهان به سفارت عثمانی در تهران پناهنده شدند ، چون سردار افخم

۱ - یادداشت های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۵

۲ - یادداشت های جنگلی - ص ۶

«آقابالاخان» حاکم گیلان دستور دستگیری میرزا و یارانش را داد اونیز با عده کثیری از مشروطه خواهان به شهرداری عثمانی در رشت متحصن گردیدند^۱ با اینکه پس از تحصن آنان، شهرداری در محاصره قوای چریک حاکم بود، با اینحال همه شب میرزا پنهانی از کنسولگری خارج می شد و با دیگر آزادگان تماس می گرفت. در این ایام در رشت حوادثی روی داد که منجر به خشم و شورش همگانی شد:

۱ - روز ۲۳ بهمن ۱۲۸۶ - (یکم محرم ۱۳۲۶ - ۱۳ فوریه ۱۹۰۸) یکی از آزادگان تبریزی به وسیله مستبدین در رشت ترور شد.

۲ - این اقدام مستبدین سبب قیام عمومی علیه دستگاه حکومتی شد که شش روز بعد عملاً آغاز گردید. در این شورش آقابالاخان سردار حاکم گیلان در باغ مدیریه رشت به قتل رسید و سربازخانه ها و قوای چریک مستبدین بفرماندهی سردار امجد، متلاشی شد و مهمات فراوانی بدست مشروطه خواهان افتاد^۲.

۳ - از طرف آزادی خواهان گیلان یک دسته مجهز پارتیزانی بفرماندهی بیرم خان تشکیل شده به پایتخت اعزام گردید.

همچنین یک دسته چریک بفرماندهی میرزا کوچک خان تشکیل گردید و به منجیل و قزوین اعزام شد.

گرچه تا کنون سه کتاب درباره میرزا نوشته شده ولی هیچ کدام اشاره ای باین دوره از فعالیت وی نکرده اند، بدین سبب لازم می دانیم به نقل نوشته میرزا اسماعیل جنگلی در این باره پردازیم:

«... پس از این واقعه مرحوم کوچک خان بفرماندهی یکدسته از قوای مهاجم به طرف تهران آمد و با اردوی خود بطرف منجیل حرکت کرد و تا ورود قوای مشروطه طلبان بقزوین چندین فقره پیکار در پل انبوه و نقاط دیگر بعمل آمد که در همه ی آنها استعداد و شور حریت طلبی کوچک خان آشکارتر گردید. حتی شب تصرف قزوین در پیکار با قوای دولتی و عشایر قزوین و سایر دستجات استبداد، دلیری و رشادت همه پسند از خود بروز داده در قبال آن بهرشت احضار شد و بعضویت کمیسیون جنگ و ریاست مجاهدین گیلانی ارتقاء یافت»^۳.

۱ - یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷

۲ و ۳ - یادداشت خطی اسماعیل جنگلی - ص ۷

میرزا کوچک خان بلافاصله به تقویت نیروی چریکی گیلان پرداخت. او در هنگامه‌ی نبرد مجدد مشروطه خواهان پایتخت و تبریز، با اردوئی که گرد آورده بود از رشت به کرج رفت و با مجاهدین دیگر و تا شکست قطعی قوای مستبدین و تحصن محمدعلیشاه در سفارت، دلیربھائی فراوان نشان داد و مدتی در تهران بسر می برد.

هنگامی که محمدعلیشاه پس از فرار از ایران بار دیگر قید علم کرد و با حمایت روس‌ها به «ترکمن صحرا» آمد تا با کمک ترکمن‌ها به تهران هجوم ببرد؛ میرزا کوچک خان نیز با عده‌ای جنگنده و آزاده‌ی گیلانی بجنگ ترکمن‌ها رفت. اردوی مشروطه خواهان تا بندرگز پیش رفت، ولی در نخستین شبی که به استراحت پرداختند، عده کثیری از ترکمن‌ها به آنان شلیخون زدند، میرزا که در صف مقدم بود مجروح و مصدوم شد و گلوله‌ای به سینه و دست راست او اصابت کرد.

در همین روز کنسول روس با پرچم سفید وارد میدان جنگ شده، بدروغ خبر شکست مجاهدین و پارتیزانها را به اطلاع جنگندگان رسانید و با دادن تأمین به بعضی از سرکردگان آنها موجبات شکست و فرار بقیه را فراهم ساخت. پرستار و مستخدم کوچک خان که دروغ‌های کنسول روس را باور کرده بودند، او را بحال بیهوشی به کنسولگری روس بردند. وقتی میرزا بیهوش آمد «قهرمان خان حاجب الدوله» را بالای سر خود دید. او از طرف محمدعلیشاه بدیدن کوچک خان آمده بود و می‌خواست وی را به «مراحم ملوکانه» و معالجه زخمهایش امیدوار سازد و از او خواست تا با پادشاه مخلوع و فراری همکاری کند. ولی میرزا در جواب او گفت: «من ترجیح می‌دهم مرگ با حفظ عقیده خود را و بدانید که قدمی برخلاف آمال ملیه‌ام نخواهم برداشت، زیرا این مرگ، بزندگانی که شما بمن در گمش‌تپه تکلیف می‌کنید رجحان و مزیت دارد. رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین میرزا شده مختصر لواز مزندگانی راهم که داشت بسرقت بردند. پس از چند روز روس‌ها با کشتی جنگی قارص بیاد کوبه انتقالش دادند...»^۱ و کنسول، میرزا را روانه بادکوبه کرد.

طرفداران کوچک خان، اعزام او را به بادکوبه برای اجرای نقشه قتلش می‌دانند. بنظر میرسد، این نظریه صحیح باشد، زیرا بعید بنظر

۱ - یادداشت خطی اسماعیل جنگلی - ص ۹

می‌رسد که میرزا کوچک دشمن سرسخت مستبدین و آزاده‌ای که همه زندگیش را در راه مبارزه علیه ظلم و استبداد گذرانده بود، درحالی‌که مجروح بود و دو گلوله بسینه و دست او اصابت کرده بود و نیز در اسارت کسول روسیه تزاری بود خود راضی بمسافرت به سرزمین استبداد تزاری بشود. ابراهیم فخرائی وزیر فرهنگ کابینه جنگل می‌نویسد: «... مجروح را به روسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از محمدعلیشاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی‌های دریا کنند. کاپیتان کشتی «قارص» که مردی سلیم‌النفس بود زیر بار این عمل ناحوانمردانه نرفت و از اجراء فرمان سرپیچیده و طیب کشتی را بمداوایش طبیب و هر دو نفر از زخم بیمار گسه از سیند مجروح شده بود مواظبت کردند و به باد کوبه‌اش بردند و پس از چند ماه مداوا از باد کوبه و نفیس به گیلان برگشت و برگشتش مقارن ختم قائله محمدعلی‌شاه درگمش تپه بود...»^۱

میرزا کوچک‌خان در تهران با مشروطه‌خواهان همراه و همگام و هم‌سخن بود، ولسی هیچگاه حاضر شد در کارهای دولتی با آنان شریک شود. در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱ م) پس از اینکه ناصرالملک (نایب‌السلطنه) مجلس را بست و سده‌ای از آزادیخواهان را مناط مختلف کشور تبعید کرد، میرزا کوچک باتفاق سردار محیی و ناصرالاسلام به یزد تبعید شد. هنگامیکه این سه نفر به تبعیدگاه می‌رفتند، ناصرالملک دو نفر دیگر از جمله سیدجلیل اردبیلی و منیرالسلطان را نیز بدنبال کوچک‌خان و دوستانش به یزد تبعید کرد.

دسته دوم، وقتی به قم رسیدند در آنجا با کوچک‌خان و همراهانش همدست شده، تصمیم گرفتند در قم بمانند و با آزادیخواهان غرب رابطه برقرار کنند.

تبعینشدگان تلگراف‌هائی بوزارت کشور - که در آن موقع احمدقوام (قوام‌السلطنه) عهده‌دار وزارت آن بود - مخبره کردند و علت عده امنیت جاده‌ها تقاضای توقف در قم و تغییر حکم محل تبعید خود را کردند. وزارت داخله نیز با این تقاضا موافقت کرد. بدین ترتیب میرزا کوچک‌خان و سایرین هفت‌ماه در قم ماندند. این گروه در قم نیز آرام نبوده، با یارمحمدخان که در کرمانشاه باحزب دمکرات هم‌پیمان شده بود، ارتباط

۱ - سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۲۰

برقرار کردند. دولت که از ارتباط تبعیدیان با یارمحمدخان مطلع شده بود، دستور داد شبانه آنان را بتهران بیاورند و در باغشاه زندانی کنند. میرزا و یارانش تاخاتمه قضیه سالارالدوله همچنان در زندان بودند و وقتی غائله غرب خاتمه یافت، میرزا و سایرین آزاد شدند. میرزا در تهران با بهاء‌بیک و حسن روشنی هم‌منزل و مصاحب بود.

درین هنگام جنگ بین الملل اول آغاز شده بود و کشور ما از شمال و جنوب باحمله قوای روس و انگلیس گرفتار ناامنی و سیطره دو قدرت بزرگ آن زمان بود. در پایتخت هرج و مرجی عجیب حکمفرما بود. قوای دولتی از قزاق‌هایی که افسران روسی فرماندهان آنها بودند و عده‌ای ژاندارم که تحت نظر افسران سوئدی اداره می‌شدند، تشکیل شده بود.

ایران پرستان که کشور خود را در خطر و استقلال ایران را از دست رفته می‌دانستند، هرچندگاه یکبار دورهم جمع شده بنام حزب جمعیت‌سری و غیره فعالیت‌هایی می‌کردند، ولی صدای آنها خیلی زود خاموش می‌شد و از بین می‌رفت.

در چنین هنگامه‌ای بود که میرزا کوچک‌خان بفکر بازگشت به گیلان افتاد. ام.اس. ایوانف تاریخ‌نگار روسی معتقد است که وی در این ایام با آلمانی‌ها تماس گرفته بود: «...اطلاعاتی در دست است که کوچک‌خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی‌ها در تهران با وابسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود...»^۱ شاید این اظهار نظر «ایوانف به استناد نوشته روزنامه «روسکویه اسلو» باشد که بنا بنظریه «ابراهیم فخرائی» از روی عدم اطلاع نوشته شده است وی می‌نویسد: «جنگلی‌ها منتسب بفرقه ژون‌ترک «اتحاد و ترقی» می‌باشند که با پول سفارت‌خانه‌های آلمان و عثمانی تهران (نظیر سایر دستجات مسلح) بوجود آمده‌اند»^۲.

۱ - ترجمه رساله «انقلاب مشروطیت ایران» نشریه انتشارات حزب توده - بدون نام مترجم. ایوانف دانشمند شوروی در یکی از سفرهایش به ایران هنگامی که ترجمه رساله‌اش را در کتابخانه شخصی نگارنده دید، آنرا از نگارنده گرفت. ولی معتقد بود که ترجمه صحیحی نیست و برخی از جملات آن تحریف شده است.

۲ - سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۲۶

بهرحال ، بطوریکه دانشمند محترم سیداحمدخان ملک ساسانی ، استاد فقیدم ، اظهار می‌داشت : «میرزا کوچک‌خان ابتدا می‌خواست با جدتن از همدستانش به گیلان برود و انقلاب کند ، ولی بعداً نفهمیدم چرا بتهائى این تصمیم را گرفت. وی حتی پولی که بوسیله آن به گیلان برود نداشت.^۱ وقتی افکارش را بامن درمیان گذاشت، مختصر کمکی که می‌توانستم باو کردم و بایک قبضه ماوزر و یک پوتین فرانسوی که داشتم بدو دادم به گیلان رفت.»^۲ درتائید گفته استادخان ملک ساسانی ، سال‌ها بعد که یادداشتهای اسماعیل جنگلی بدستم افتاد ، این حقیقت روشن شد که شاید یاران او تحت تأثیر بعضی عوامل بوده‌اند :

«... در نخستین ماه‌های جنگ بین الملل با چهار نفر همعهد شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نور کجور زمینه قیام برضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از تهران فقط یک نفر بعهد خود وفا نموده و باوی عازم تنکابن گردیدند. در این راه کوچک‌خان متوجه شد که هم‌سفر

۱ - ابراهیم فخرائی می‌نویسد: «...میرزا کوچک‌خان در دوران اقامت طهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین معز السلطان که بعد از فتح طهران لقب سردار محی گرفت و نمی‌خواست یانمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید قطع رابطه کرد و با آنکه در نهایت عسرت می‌زیست از پذیرفتن کمک‌های مادی سردار امتناع می‌ورزید. خودش نقل کرد که روزی بسیار دل‌تنگ بودم ... گدائی بمن برخورد و تقاضای کمک کرد . من که در این حال مفلس‌تر از او بودم و در جیبم را تار عنکبوت گرفته و باصطلاح معروف «بخیه به آب دوغ» می‌زدم ، معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر محول ساختم ، اما گدای سمج متقاعد نمی‌شد و پایبیم می‌آمد و گریبانم را رها نمی‌کرد . در جیب ، حتی یکساهی پول نداشتیم و فنا فی الله بنحوه گذران آینده‌ام می‌آمد می‌اندیشیدم . نه میل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهی در بساطم بود که دل‌راخشنود نگه دارم...» (سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۴۲).

۲ - یادداشت‌های خطی اینجانب - کتاب دوم - ص ۵۴ . این یادداشت‌ها را در مدت ده‌سالی که هفته‌ای سه‌روز در خدمت استاد فقیدم خان ملک ساسانی بودم به‌نقل از گفته‌هایش نوشته‌ام .

محترمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می نماید ناچار پس از آنکه حوائث ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصورف و در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۵ م) بهرشت^۱ ورود کرد...^۲ خواهرزاده میرزا بدون اینکه نام این چهارنفر و یا شخصی که «نظر خاص»ی داشته و احتمالاً باید این شخص از طرفداران عثمانی باشد - ببرد، علت عزیمت او را بهرشت نوشته است.

ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت بهرشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شبانه وارد منزل میرزا احمدخان (مدیر روزنامه پرورش) شدند. در مدت یک هفته میرزا با دوستان و فسادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی بهرشت یاری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت به این شهر را به او نمیداد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه ای نداشت!

یاران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «افسینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سنی النفس و ضمناً بیمار

۱ - یکی از جنگلی ها، بدون اینکه نام خود را ذکر کند، درباره ورود میرزا بهرشت چنین می نویسد: «... مشاهده وضعیت ایران پس از شروع جنگ بین المللی و حوائث آن زمان، تأثیر شدیدی در روح حساس میرزا کوچک خان کرده و او را بدان فکر واداشت که خدمت مؤثر و شایسته ای به مملکت بنماید. او این فکر خود را در تهران با جمعی از رفقای خود در میان نهاد.

پس از مشورت قرار گذاشتند برای تهیه زمینه یک انقلاب اساسی از تهران خارج شده به کجور بروند. از آن به بعد برای عملی کردن این فکر باتفاق سالار فاتح و جمعی از رفقایش به کجور رفتند، پس از رسیدن به آنجا میرزا کوچک خان وضع محل را برای انجام منظور خود مناسب ندیده یکه و تنها بطرف گیلان حرکت کرد. در لاهیجان دکتر حشمت را ملاقات و او را با خود همراه نموده باتفاق او بطرف رشت حرکت کردند...» (روزنامه داریا - شماره ۱۳۳۳)

۲ - یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۱

بود ، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت ، بگیرند .
کنسولی که قبل از افسینکو در رشت مأموریت داشت ، مجسمه
استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادی خواهان گیلان بود او موفق شده
بود بوسیله دولت مرکزی ، و برای همیشه میرزا و یارانش را از گیلان اخراج
کند ، بهمین جهت لغو دستور رسمی کنسول پیشین و اعلام آن به پلیس و حاکم
رشت ضروری بود .

با این مقدمات رفقای میرزا ، موفق شدند اجازه مراجعت میرزا -
کوچک خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده ،
چند روز بعد با تشریفات از جاده عمومی وارد رشت شد و در حالی که چندین
هزار نفر از او استقبال می کردند ، بخانه احمدخان مدنی رفت . نخستین قدمی که
میرزا و یارانش برداشتند ، تشکیل يك تشکیلات مخفی بود که بعداً بنام
«اتحاد اسلام» خوانده شد .

اتحاد اسلام قبل از اینکه ماجرایی تشکیل «اتحاد اسلام» در گیلان
را شرح دهیم ، لازم می دانیم ، علت انتخاب نام اتحاد اسلام بوسیله میرزا و
یارانش و سابقه کوتاهی از تشکیلات را که یکی دو سال قبل از واقعه جنگل و
بهمین نام ، بوجود آمده بود ، ذکر کنیم . آن زمان در تهران دو نفر از
نمایندگان سلطان محمد پادشاه عثمانی ، برای اتحاد مسلمین شرق میانه و
الحاق ایران به تشکیلات اتحاد الاسلام (که از اکثر ممالک سنی تشکیل شده
و سلطان عثمانی سردمدار آن بود) فعالیت می کردند . این دو نفر از جانب
سلطان سنی عثمانی ، مأموریت داشتند تا بهر وسیله شده ، دربار قاجاریه و نیز
حتی المقدور مردم ایران را که پیرو مذهب شیعه جعفری اثنی عشری بودند ،
و ادراک کنند تا وارد جرگه «اتحاد اسلام» شوند و پایه های «خلافت اسلامی»
را برای پادشاه عثمانی مستحکم کنند . ولی دربار قاجاریه و هیچ يك از
رجال و بزرگان مملکت - و بخصوص علماء شیعه ایران و بین النهرین
پیشنهاد آنها را نپذیرفتند . نمایندگان که دست خالی و بدون اخذ نتیجه به
اسلامبول بازمی گشتند به دربار ایران اخطار کردند که پس از مراجعت به
پایتخت عثمانی ، به همه مسلمین جهان خواهیم گفت که ایرانیان ب مذهب
اسلام عقیده ای ندارند و مسلمان نیستند .

۱ - یادداشت های محمدعلی خمایی «گیلک» .

دربار قاجار به ، برای اینکه نمایندگان اعزامی شاه عثمانی را خوشحال کرده باشند ، مخفیانه به حاج معین بوشهری ، حاج محتشم السلطنه و مساوات دستور داد تا تشکیلات سری «اتحاد اسلام» را در تهران دایر و عده‌ای را وارد جمعیت سری «اتحاد اسلام» نمایند . این سه نفر تشکیلات پنهانی مخصوصی را ترتیب دادند و در یک زیرزمین مخفی ، داوطلبان ورود به این جمعیت پنهانی را طی مراسمی با چشمان بسته بجلسات خود می‌بردند . تازه وارد قبل از ورود به محل مخفی کفن سفید می‌پوشید و چشمان او تا شرکت در جلسه همچنان بسته می‌ماند . وقتی وارد زیرزمین می‌شدند ، چند نفر کفن پوش و سیاه پوش که روی خود را بسته بودند تازه وارد را قسم می‌دادند که اسرار آنها را فاش نکنند . سپس یکی از آنها مطلبی دربارهٔ عظمت اسلام و مسلمین و انحطاط و بدبختی مسلمانان جهان — که بیشتر آنها تحت سیطره دول استعماری و اروپائی بودند بیان می‌کرد . در بین کسانی که وارد این تشکیلات شدند از جمله میرزا کوچک خان ، حسن روشنی و بهاء بیگ بودند که با کمک حاج محتشم السلطنه وارد تشکیلات مخفی «اتحاد اسلام» شدند ، بدون اینکه بدانند ، چرا و چگونه تشکیلات مخفی بوجود آمده است . این سه نفر با داشتن تعصب مذهبی در راه پیشبرد هدف‌هایی «اتحاد اسلام» کوشا بودند و بدین سبب وقتی میرزا در جنگل پیشرفت کرد ، نام تشکیلات خود را «اتحاد اسلام» گذاشت .

در مدتی که میرزا کوچک در شهر رشت بود ، یک تشکیلات مخفی ترتیب داده ، کمیته مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقایش را که تاکنون رسماً شناخته نشده‌اند ، تشکیل داد .^۱ افراد این کمیته مجالسی که هدف آن بظاهر بیشتر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود ، ترتیب می‌دادند و در این گونه مجالس در حالیکه رقاص‌ها و ساززن‌ها مشغول پای کوبی و دست‌افشانی بودند ، افراد کمیته اصلی با آزادیخواهان رشت مذاکره می‌کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می‌ساختند .

در یکی از روزهای شهریور سال ۱۲۹۳ (م. ۱۹۱۴) برای اولین بار جلسه کمیته اصلی و کسانی که خود را برای مبارزه آماده کرده بودند در «قلمستان» رشت تشکیل شد . پس از مذاکرات مفصل ، قرار شد میرزا —

۱ — خاطرات محمدعلی گیلک (خامی)

کوچک و یارانی که انتخاب شده‌اند بجنگل «تولم» که ملک شخصی میرزا احمد مدنی بود، بروند در همین جلسه بود که برای نخستین بار از طرف میرزا کوچک خان «اتحاد اسلام» عنوان شد و قرار گذاشتند بعدها نام تشکیلات پارتیزانی خود را بهمین نام بخوانند. هم‌چنین قرار شد کمیته اصلی در شهر رشت مستقر شده، اخبار و اطلاعات شهری را جمع‌آوری کنند و نفرات اسلحه و مهمات برای میرزا بفرستند. و روز بعد از جلسه قلمستان کربلائی، ابراهیم بزاز (برادر حاج احمد کسمائی)، سید حسین یاسیدی محمدتو کلی، عبدالسلام عرب، رجب‌خان دهی و عبدالواحد نیز بطرف «خرد محله» حرکت کردند. و شاید اینان یکی از پایه‌گذاران اولیه این تشکیلات بوده‌اند.

میرزا کوچک و یارانش با زحمت فراوان چهار قبضه تفنگ تهیه کردند که بوسیله شه‌بندری عثمانی که نماینده سیاسی دولت عثمانی و رقیب «انگلیس و روس» در رشت بود، برای آنها فرستاده شد. این تفنگها که فاقد قنداق بود، نخستین سلاح‌هائست که مؤسسين جنگل دریافت داشتند. میرزا اسماعیل جنگلی تعداد سلاح‌های اولیه را: «چهارده قبضه تفنگ و مقداری فشنگ [که] با طرز حیرت‌آوری تهیه شده»^۲ می‌داند.

بهر حال میرزا کوچک خان چند روز بعد از اعزام دسته اول، به اتفاق میرزا احمد مدنی، دکتر حشمت، میرزا شفیع،^۳ رضاسرائی، سید عبدالکریم، میرزا یحیی اسحق‌زاده، میرزا ابوالقاسم (برادر سردار منصور و سراملاک میرزا احمد مدنی) به قریه «تولم» رفتند، و شاید این عده جزو دسته‌های

۱ - تاریخ جنگل - جلد اول - ص ۵

۲ - یادداشت خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۱۱

۳ - میرزا شفیع ابتدا با جنگلی‌ها هم‌دست شد، اما چون بناموس دختران کشاورزان تخطی می‌کرد و مردی شهوتران بود، از کمیته جنگل اخراج شد. میرزا شفیع برای اینکه این اخراج را تلافی کرده باشد، برشت رفت مأمور مخفی تأمینات شد و بدستور او و حمایت باغدانوف کسول روسیه و با راهنمایی او برخی از آزادیخواهان دستگیر شده و زندان می‌افتادند. پس از فرار آزادیخواهان از زندان میرزا شفیع برای دستگیری آنها به انزلی رفت و در آنجا دستگیر شد. جنگلی‌ها پیاپی او دوبسته سنگین بستند، او را به‌دریا انداختند و بدین وسیله بسزای اعمالش رسید.

اولیه تشکیلات مخفی باشند. جهانگیری تیپ‌پور که خود از احرار رشت است. نیز این عده را جزو نخستین دسته‌های تشکیل‌دهنده جنبش جنگل و اتحاد اسلام می‌داند. این عده نخستین جلسه‌ری خود را تشکیل داده و تصمیم گرفتند با زدن شبیخون به املاک سرمایه‌داران گیلانی - بنام راهزن - پول و اسلحه تهیه کرده، بتدریج عده‌ای افراد مسلح را دور خود جمع کنند. وقتی یاران مزبور به شهر رشت بازگشتند نخستین کمکی که به جنگلی‌ها شد، ارسال چند قبضه اسلحه از طرف «مؤید دیوان بهمینبار» و هم‌چنین پرداخت مبلغ دو بیست تومان از طرف «حاج موسی جدید» طواف به آنها بود.^۱ کمیته اصلی هفت نفری که در شهر رشت پنهانی فعالیت می‌کرد، بتدریج جوانان پرشور و جنگنده را بسوی خود جلب کرده به جنگل می‌فرستاد، از جمله کاظم غواص، یدالله شیر اصفهانی که پهلوانی قوی هیکل بود و سینی‌مسین را بادست پاره میکرد، داودغنی و علیشاه قزاق^۲ افراد سومین دسته‌ای بودند که به جنگ رفتند. چهارمین دسته عده‌ای از آزادیخواهان رشتی بودند، که در میان آنها حاج یحیی زرگر کرمانی نیز دیده می‌شد. حاج یحیی که از جمله افراد خانواده میرزا آقاخان کرمانی و آزادیخواه شجاعی بود - به اتفاق عده‌ای از رشتی‌ها بدستور قصاب روسی «باغدانوف» کنسول روسیه تزاری که حاکمی جبار و مطلق‌العنان بود در زندان بسر می‌برد - میرزا - یحیی زرگر با کمک محبوسین موفق شد، شیخ‌رضا آژان (زندانبان) را باخود همدمت کرده، از زندان بگریزد و بجنگل برود.

هنگامیکه چهارمین دسته به جنگل تولم رسیدند، میرزا یاران خود را به قرآن قسم داد، همه باهم عهد کردند که تا روز پیروزی «از تراشیدن موی سروسورت خود داری کنند. میرزا کوچک، یاران خود را بدسته - های کوچک تقسیم کرد و دستور داد که افراد این گروه‌ها بباستن پارچه

۱ - حاج موسی جدید که تصور می‌رود از خانواده کلیمی و جدیدالاسلام بوده در جلسه مخفی که در منزل او تشکیل شد گفت: حاضریم هر چه دارم در راه مملکت‌م بپردازم ولی حاضر نیستم بجنگل بیایم. اوتاپایان وقایع جنگل محرمانه به آنها کمک می‌کرد.

۲ - علیشاه قزاق باشاه فقید وارد حرفه سربازی شد ولی بعدها به جنگلی‌ها پیوست.

سیاه بر روی چهره خود، در سپیده دم هر روز به املاک ثروتمندانی که مخالف آزادیخواهان و یا از اتباع روسیه بودند^۱، حمله کنند، و با گرفتن پول و اسلحه هر قدر می توانند بر تعداد نفرات خود بیفزایند.»

حملات شبانه «سیاه پوشان» بتدریج رعب و وحشت فوق العاده ای در استان گیلان بخصوص در شهر رشت بوجود آورد. روزی نبود که اتباع دولت روسیه و ایرانیانی که خود را تحت الحمایه روس ها می دانستند، به کنسول خانه نروند و از غارت اموال و اثاثیه خود شکایت نکنند. در این موقع کنسول روسیه «افسینکو» مردی بیمار و ضعیف نفس بود و سرانجام او ۱۲۹۶ - (۱۹۱۷ - م) بحاج مفاخر الملک حاکم رشت دستور سرکوبی نقابداران را - که هزاران شایعه درباره آنان بر سر زبانها بود - داد.

حاج مفاخر الملک که ابتدا نایب اول «باغدانوف» کنسول روسیه بود، پس از تغییر مأموریت «باغدانف» در اثر خدماتی که به کنسول روس کرده بود، بسمت حاکم گیلان منصوب شد. رشتی ها میگویند او باند ازهای بروس ها ارادت می ورزید که حتی هنگام مذاکره تلفنی با کنسول روس، ابتدا عبا می پوشید و سپس به تلفن تعظیم می کرد و بعد به گفت و گومی پرداخت.

ابراهیم فخرائی، مفاخر الملک^۲ را چنین توصیف می کند: «... این شخص که نام کوچکش «محمدعلی» و اهل اصفهان بود در سال ۱۳۱۶ قمری [۱۲۷۸ - ش - ۱۸۹۹ - م] برشت آمد و بطوری که می گفتند در بقعه «خواهر امام» که [منسوب بخواهر امام هشتم شیعیان است] ملجاء و پناهگاه غربا بوده منزل داشت و از نامه نویسی و عریضه نگاری امرار معاش مینمود، بعد بملاحظه حسن خط و شیوه و تحریر بمنشی گری «حاج معین السلطنه رشتی» که از مالکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش «حاج ابوالحسن معین التجار» گردید و چون از جاه طلبی چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور

۱ - در آن هنگام عده ای از سرمایه داران و ملاکین بخصوص در ناحیه شمالی کشور با برافراشتن پرچم روسیه تزاری بر بالای منازلشان خود را تحت الحمایه روسها قرار می دادند.

۲ - این شخص با مفاخر الملک حاکم تهران که از محارم محمدعلیشاه بود و بعد از فرار شاه در باغشاه تیرباران شد نسبتی ندارد.

قونسولگری روس شد و در سمت اخیر ، افراد دستگیر شده بنام « جنگلی » را شخصاً بازجوئی نموده بدوبیراه می گفت و به چوب می بست بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طولی نکشید که به ریاست شهربانی رشت منصوب گردید . دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهربانی تعیین کند بخرج کسی نرفت تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان « آصف الدوله » که به طهران احضار شده بود کفالت حکومتی ایالتی رانیز ینک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد .

نخستین جنگ قبلا گفتیم که چون شکایت اتباع روسی روز بروز زیادتر می شد . « افسینکو » به مفاخر الملک حاکم گیلان فشار آورد تا هر چه زودتر نقابداران را دستگیر و اعدام کند .

مفاخر الملک پس از یک هفته مطالعه ، غلامحسین خان نامی را که سابقاً از جمله مجاهدین و طرفدار میرزا بود ، مأمور سرکوبی جنگلی های نقابدار - که تا آن روز ناشناس مانده بودند - کرد . غلامحسین خان شش نفر سوار مسلح را با خود همدست کرده بنام دسته « منگلی » به پسی خان برد . میرزا کوچک خان که بوسیله کمیته اصلی دهقانان بین راه ، از مسیر حرکت و تعداد جنگلی ها آگاه شده بود ، در پسی خان آنها را دستگیر و شش تفنگی را که همراه داشتند ، ضبط کرد .

وقتی غلامحسین خان - که قبل از اعزام به پسی خان رئیس نظمی رشت شده بود - را دستگیر کردند و به مخفی گاه میرزا کوچک خان بردند ، میرزا نقاب از صورتش برداشت ، غلامحسین خان بمحض دیدن میرزا خود را به پای او انداخت و تقاضای عفو و بخشایش کرد . میرزا کوچک خان نیز او را بخشید و نفرات او را در سلك مجاهدین پذیرفت .

بارسیدن این خبر به مفاخر الملک و شدت روزافزون عملیات نقابداران جنگل ، روسها برای سرکوبی مجاهدین دست به اقدامات شدیدتری زدند .

دومین جنگ برای سرکوبی آنها ، این بار عبدالرزاق خان شفتی حاکم « شفت » با شصت و پنج تفنگچی محلی که سلاح های آنها تفنگ های سرپر

بود ، به اتفاق میرزا یوسف و یحیی تکریمی وعده‌ای فراش دولتی به «تولم» فرستاده شدند . علت انتخاب عبدالرزاق خان شفتی ، قدرت و نفوذ او در حوالی قومناط بود. بدستور کنسول روس ابتدا او را حاکم قومناط کردند و سپس به این مأموریت اعزام شد .

ابراهیم فخرائی او را چنین توصیف میکند: «...عبدالرزاق مردی بود بلندقد ، چاق ، چهارشانه که از خوانین سرشناس شفت و هیکیلی قوی و قهرمانانه داشت . از آنجائی که در ملاقات قونسول روس ، بوی گفته بود که درو کردن چند بوته علف هرزه و قلع و قمع مثنی بی‌سرویا کار ساده‌پیش یا افتاده‌ای است که از نظر او حتی بقدر قورت دادن یک انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهاراتش مورد توجه قرار گرفته بود»^۱

عبدالرزاق خان و نیروئی که همراه داشت تا «داوسار» که در حوالی «پسی‌خان» است بدون برخورد باهیچ مانعی پیش رفت .

میرزا کوچک‌خان که قبلاً بوسیله عوامل مخفی خود از تعداد نفرات و عملیات دومین ستون اعزامی آگاه شده بود ، هنگام طلوع آفتاب در «داوسار» بقوای عبدالرزاق خان حمله برد و با آنکه فقط هفده نفر تفنگچی داشت ، توانست همه‌قوای عبدالرزاق را تارومار ساخته کلیسلاح‌هایشان را ضبط کند . در این جنگ «یحیی‌خان طارمی دهن‌ار تکریم» اسماعیل‌نام که به شجاعت و شهامت شهرت داشت و همچنین عموی عبدالرزاق کشته‌شدند و عده‌ای نیز اسیر شدند . خلع سلاح و شکست قوای خان شفت باردیگر سبب بروز شایعاتی دربارهٔ میرزا و یارانش شد ، بطوریکه در همان وقت می‌گفتند: «تعداد جنگلی‌ها دوهزار نفر است که از طرف آلمان‌ها و عثمانی‌ها تقویت می‌شوند» و حال آنکه چنین نبود و میرزا فقط هفده نفر از یاران جنگنده خود را وارد این نبرد کرده بود . میرزا در این نبرد بیش از یکصد قبضه اسلحه خوب بدست آورد .

جنگ سوم این دو نبرد ، فشار روس‌ها را به دولت ایران برای پایان دادن جنگ و زدوخورد در حوالی مرزهای جنوبی روسیه افزایش داد. در این زمان حشمت‌الدوله والاتبار که سیاستمداری باتدبیر و انعطاف‌پذیر

۱ - سردار جنگل - ص ۶۵

۲ - یادداشت‌های خطی جهانگیر سرتیپ پور .

بود، بنا بر تقاضای کنسول روس، سلطان محمودخان (متین)^۱ معاون نظمیه رشت را مأمور کرد تا بفورمات رفته درباره نقابداران و اعمال آنها کسب اطلاع کنند.

سلطان محمودخان که قبلاً بوسیله کمیته اصلی جنگلی‌ها بامجاهدین همدست شده و در خفا به آنها پیوسته بود، به اتفاق باغدانف نایب قونسول روس به قریه «ماکلوان» به نقاطی که می‌دانست جنگلی‌ها در آنجا نیستند رفت و پس از دو هفته به رشت بازگشت و گزارش داد که شایعات درباره جنگلی‌ها صحیح نیست، فقط یکی دو بار با چند مرد مسلح برخورد کردیم که آنها را متواری ساختیم.

جنگ چهارم با اینکه «باغدانف» نایب کنسول روسیه، همراه نیروی اعزامی بود، با این حال کنسول روسیه از شنیدن گزارش سلطان محمودخان عصبانی شد و به مفاخرالملک دستور داد شخصاً برای سرکوبی مجاهدین اقدام کند. مفاخرالملک با اردوئی مرکب از چند صد قزاق دولتی، سربازان روسی، فراشان دولتی و عده‌ای تفنگچی بطرف «کسما» حرکت کرد. همین که خبر عزیمت مفاخرالملک به جنگلی‌ها رسید، غلامحسین خان رئیس نظمیه که قسم یاد کرده بود بامجاهدین جنگل باشد، عهدشکنی کرده شبانه از جنگل گریخت و خود را به اردوی مفاخرالملک رسانید.

او به ارباب سابق خود گفت که دسته نقابداران جنگل بریاست میرزا کوچک خان و عده‌ای از سران جنگل تشکیل شده است و با سرعت اموال ثروتمندان و اتباع روس تفنگ و مهمات تهیه می‌کنند.

۱ - داستان اعزام سلطان محمودخان متین را از نوشته مرحوم محمدعلی گیلک گرفته‌ایم. آن مرحوم حرکت ستون معاون نظمیه رشت را تا قریه «ماکلوان» می‌داند و حال آنکه ابراهیم فخرائی که او نیز چون (گیلک) یکی از مسئولان و با بقول جنگلی‌ها (وزراء) بوده می‌نویسد: «... اینان از پل «چهارسرا» که غربی‌ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر مأموریت خود بترتیب قراء «عینک»، صفحہسرا، احمدگوراب، آتشکاه، پسی‌خان، نشامندان، کلاشم و جمعه‌بازار» را که در یک خط طولی واقعند پیموده و...» (سردار جنگل - ص ۶۴).

مفاخر الملك که در این سفر جنگی چندتن از بدنامان زورمند گیلان را همراه داشت ، با راهنمایی غلامحسین خان به طرف «کسما» که محل اجتماع جنگلی ها بود رهسپار شد. اسامی این افراد بدنام چنین بود :

– مهدیخان کرمانشاهی که قبل از نهضت جنگلیها نایبالحکومه فومنات بود و کنسول روس احراز مجدد این پست را بوی وعده داده بود.
– داش دمیر ، مرد متهور و بی باکی که سابقه جنگجویی داشت و به «دمیر بی مخ» معروف بود .

– پطرس خان ارمنی ، قبلا با مشروطه خواهان بود و برادرش عکاسی داشت .

– حاجی تقی فومنی ملاک

– رجب دهنده ای .

– اشجع الدوله اسلمی . این شخص از مشروطه خواهان بود و با جنگلی ها در نهان همکاری داشت . اما از جانب کنسول روس مأمور همراهی با مفاخر شد و از ترس کیفر مبارزات پیشین خود پذیرفت .

ازدوی اعزامی ، پس از عبور از پسی خان و جمعه بازار به کسما رسید و در بازار اطراق کرد . در کسما طبق آداب و رسوم گیلانی ها ، بازارهای مخصوص برای انجام معاملات وجود دارد و در آن ایام بازار بزرگ کسما در یک محوطه نسبتا وسیع دایر شده بود و در کنار بازار یک خیابان بزرگ از درختان «لازار» احداث کرده بودند . قوای مفاخر الملك بخیال اینکه جنگلی ها در کسما مستقر هستند ، فاتحانه وارد این نقطه شدند و بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند کسما را تصرف کردند .

میرزا کوچک خان باتفاق حاج احمد کسمائی و دکتر حشمت، نیروئی درسهستون تشکیل داده ، مقارن اذان صبح از سه طرف یه بازار کسما حمله کرد. یورش همه جانبه قوای مجاهد از پشت درختان «لازار» صورت گرفت و آنان شجاعانه جنگیده ، پس از چند ساعت حلقه محاصره را تنگ تر کردند . قوای مفاخره که روحیه خود را در اثر شایعات گوناگون اهالی کسما از دست داده بودند ، با این یورش دست از مقاومت کشیدند . مفاخر الملك وقتی وضع خود را در خطر دید به میرزا کوچک خان پیغام داده و تقاضای تأمین کرد . قبل از اینکه قاصد او به میرزا برسد ، مجاهدین بازار کسما را که با پوشال و بوزیا ساخته شده بود آتش زدند و مفاخر الملك و یارانش

فراز اختیار کردند . میرزا دستور داد مفاخرالملک را زنده دستگیر کنند ، ولی مجاهدین جنگل که می‌دانستند میرزا او را خواهد بخشید ، قبل از رسیدن پیام میرزا او را قطعه‌قطعه کردند .

باینکه ماجرای قتل مفاخرالملک را شخصاً از زبان یکی از مجاهدان جنگنده که بصحت گفته‌هایش اطمینان و اعتقاد داریم ، نقل کردیم ، باینحال برای ثبت بیطرفانه وقایع جنگل آنچه را که ابراهیم فخرائی درباره قتل مفاخر نوشته عیناً نقل می‌کنیم :

«... جنگلی‌ها که آزادی‌عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره و آنرا آتش زدند اردوی مفاخر بیک موقعیت وخیم گرفتار شد و بعد از چند ساعت مقاومت بی‌نتیجه ، مجبور تسلیم گردید .

مفاخر بعد از پایان جنگ و اسارت خود التماس نمود به اوادیت و آزاری نرسانند و وی را نزد میرزا کوچک‌خان ببرند و هر حکم که او در باره‌اش بنماید از جان‌ودل فرمان بردار است .

مجاهدین خواهش وی را قبول و همینکه بامیرزا روبرو شد باعجز وانکسار و شرمندگی از وی امان‌طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حقیقت مبذول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجراها نگرود .

میرزا که مردی رحیم و نرم‌دل و زودگذشت بود دستور داد او را بخانه یکی از مجاهدین (صالح) ببرند و نگاه دارند تا شخصاً بیاید و او را محاکمه کند و تأکید کرد بوی صدمه‌ای نرسانند لیکن مجاهدین به این دستور ترتیب اثر ندادند و مفاخرالملک باضربه تیرموزر «محمدحسن» نام «پایروسی» در غلطید و از پای درآمد . مهدی‌خان کرمانشاهی نیز سرنوشتی بهتر از مفاخر نیافت چه او نیز باضربات چوب و چماق بهلاکت رسید . گفته می‌شد که قتل مفاخر به‌اشاره حاجی‌احمد کسمائی روی داده است چه محمدحسن خواهرزاده او بود و خواهرزاده بدون اجازه دائمی جرأت مبادرت به این کار را نداشت و در هر حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده‌خاطر گشت که چرا درباره‌یک اسیر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعدی میرزا و حاجی‌احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد . رجب‌دهنده‌ای و داش‌دعیر هم کشته شدند . به‌اشجع‌الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از تفنگ‌چی‌هایش کشته شدند و خودش